

می‌شد که ما دنبال آن معنویت هستیم اما بعد جنبه‌های ظاهری بر ابعاد باطنی غلبه پیدا کرد.

در سستاد انقلاب فرهنگی، به من خبر دادند که پس از تسلط مجاهدین خلق بر مدیریت دانشگاه فردوسی مشهد، حقوق سیدجلال الدین آشتیانی را قطع کرده‌اند. استاد من بود و تلاش کردم مشکل را با صدور حکمی رفع کنم. روزی یکی از اعضای ستاد انقلاب فرهنگی، مرا نکوهش کرد که چرا چنین کاری کردی؟ گفتم، ایشان استاد فلسفه و عرفان است. گفت، آخر آن فلسفه و عرفانش که به‌درد جایی نمی‌خورد. این وضع سستاد انقلاب فرهنگی بود و بیشتر اعضای آن اهل سیاست بودند تا فرهنگ. آن مسائل فرهنگی هم که به ذهن‌شان می‌رسید، رد کردن مارکسیسم و مبارزه با گروه‌های چپ در دانشگاه‌ها بود. مسائل اصیل و معنوی فرهنگی که در انقلاب مدنظر بود، در نگاه‌شان وجود نداشت. قدرت هم دست این افراد بود. البته شاید هم ما زیادی آرمانگرا بودیم.

▼ کار ایران تمام نشده است



مقصودفراستخواه استادجامعه‌شناسی

من می‌خواهم امروز به این پرسش پاسخ بدهم که چرا انقلاب شد و چرا به انقلاب فرهنگی‌ای انجامید که ابعاد آن تا امروز دامن گستر شده است و نمی‌دانیم کشور را می‌خواهد به کجا ببرد؟ به عبارتی دیگر، باید پرسید قرار ما اداره عرفی و معقول کشور است یا انقلاب دامن‌ی و کشاکش‌های دامن‌گستر مسلکی؟ کار دانشمند، حسرت‌خوردن بر اینکه چه می‌خواستیم و چه شد، نیست. محقق باید تحلیل و ریشه‌یابی کند، بنابراین با پنج مفهوم تویبا، یوتویبا، ایدئولوژی، دیستویبا و هتروتویبا پاسخی به این پرسش‌ها خواهم داد. من در طرح این مفاهیم نگاهی به آثار ارنست بلوخ، کارل مانهایم، میشل فوکو، هیوبرت دریفوس و پل رابینو نیز دارم. تویبا، یعنی امر واقعی یا وضعیت موجود. یوتویبا، آرمانشهر است. ایدئولوژی، این آرمانشهر را به امری مسلکی بدل می‌کند. دیستویبا، ویرانشهری است که از روند تبدیل یوتویبا به ایدئولوژی حاصل می‌شود. بعد از اینها هتروتویبا یادگر فضاها یا دیگر اوضاع است که شکل می‌گیرد.

مدرنیزاسیون دولتی‌زخمی

قبل از انقلاب ۵۷، تویبای ایران، مدرنیزاسیون دولتی بود و این تویپا زخمی و جریحه‌دار بود. این مدرنیزاسیون دولتی البته قرین رشد بود؛ رشدی که اینک حتی نمی‌توان تصور کرد. در آن نوسازی و پیشرفت بود اما ایرادهایی نیز داشت و به همین دلیل شکست خورد و از دل آن انقلاب و ایدئولوژی‌های خشونت‌گرا برآمد. آن نوسازی، یکم، بسیار بوروکراتیک ودولت‌سالار بود و کمتر به‌شهر، محله واجتماعات جاری می‌شد. دوم، متکی به درآمدهای نفتی بود و با آن بالا و پایین می‌شد. سوم، نمی‌توانست توافقی نخبگانی بالنسبه رضایت‌بخشی در ایران به وجود آورد. چهارم، فساد هم به‌تدریج در آن رخنه کرد. پنجم و از همه مهتر اینکه، این نوسازی نابرابر بود و نتایج آن به‌طور متوازن میان شهرها، روستاها و گروه‌های مختلف اجتماعی توزیع نمی‌شد. ضریب جینی به آستانه ۵۰ درصد رسیده بود.

به دلیل همین مسائل پنج‌گانه، در برابر تویبای نوسازی دولتی، یوتویبا به میان آمد. یوتویبا به‌دنبال فرصتی است تا با رخنمودن مشکلات تویبا، خود را در برابر آن، مدینه فاضله تعریف کند. بومی‌گرایی نراقی، سنت‌گرایی حسین نصر، اسلام‌گرایی روحانیون یا ناسیونالیسم جنبه ملی، همه پاسخ‌هایی یوتویبایی به آن تویبا بود. شدت همه این فرایندها به‌گونه‌ای بود که‌در این آرمانشهرهای خیالین، ایرانی به‌تصویر کشیده می‌شد، تهی از فساد و آکنده از عدالت، معنویت، آزادی، استقلال و هویت. قابل انتظار بود، اما این آرمان در سطح یوتویبیک خود نمی‌ماند و از دل آن ایدئولوژی‌هایی بیرون می‌آید. کار جامعه‌شناس معرفت، اینجا این است که توضیح بدهد، چگونه از دل یک یوتویبا ایدئولوژی‌هایی به وجود می‌آید و امر خیالین به امری مسلکی تبدیل می‌شود. امر مسلکی، قصد دارد محرک عمل شود و دوست و دشمن تعریف می‌کند. حق و باطل را تعیین می‌کند و علاوه بر تهییج، به بسیج مردم می‌پردازد. امر مسلکی، دعوی انسجام دارد و حساس به شواهد نیست. دنیا را هم اگر برهم‌پریزد، باز بنا به خصلت ایدئولوژیک‌اش می‌گوید بشورید، برآیید، به‌هم‌ریزد و دنیای بهتری بسازید.

لحظه‌امکانی انقلاب

به این ترتیب در آن وضعیت و به‌قول فوکو در آن «لحظه امکانی» که در انقلاب شکل گرفت، دوسویدیدار شد. یک‌سو، به سمت آرمان و سوی دیگر، درگیر ایدئولوژی. دو ایدئولوژی مهم این دوران هم یکی ایدئولوژی دینی امثال شریعتی بود و دیگری ایدئولوژی حکومت اسلامی وولایت فقیه. مانهایم در «ایدئولوژی و یوتویبا» شرح می‌دهد که باید بررسی کنیم این اشکال مختلف معرفت چگونه می‌توانند گمراه‌کننده باشند یا چطور معرفتی با آرمانی غلط‌انداز می‌شود؟ همچنین باید پرسید که ایدئولوژی با ما چه می‌کند به‌خصوص وقتی دولتی متولی آن باشد؟

آن ایدئولوژی با صورت‌بندی شریعتی عمدتاً جامعه ایران را تا انقلاب پیش آورد. به‌همین دلیل شریعتی به «معلم انقلاب» تعبیر می‌شد. این ایدئولوژی به روحانیون هم کمک کرد اما بعد از پیروزی انقلاب، صف‌بندی‌های به وجود آمده که در این کتاب نیز بدان ورود می‌شود، حکومت شیعی فقیهان را در موضع برتر قرار داد. بدین ترتیب این ایدئولوژی کنترل جامعه را

در دست گرفت و از دل کژتابی‌های ایدئولوژیک، دیستویبایی پدید آمد که من آن را با هفت مثال یادآور می‌شوم: ۱-تخریب نظام آموزش ومدارس باسیطره دیدگاه‌های انجمن حجیته‌ای ۲-تخریب نظام آکادمیک که در این کتاب شمه‌ای از آن بیان شده است ۳-تخریب نهاد دیپلماسی با تسخیر سفارت آمریکا و... ۴-تخریب نهاد اقتصاد با مصادره‌ها، سلب‌مالکیت‌ها و دولت‌سالاری. به‌طور مشخص بنگرید به زوال کسب‌وکارهای خانگی (Family Business) که ۷۰ درصد GDP جهانی را تولید می‌کند اما در ایران لطمه جدی خورده است ۵-تخریب بوروکراسی با دوگانه تعهد و تخصص ۶-تخریب سیاست‌ورزی در عرصه عمومی ۷-تخریب فرهنگ عمومی به‌معنای کنترل دولتی سبک زندگی، اندیشه و فرهنگ.

ایران ناتمام

بااین‌همه سوال آخر اینکه آیا کار ایران تمام شده است؟ به‌گمانم نه. کار ایران تمام نشده چون مفهوم هتروتویبا همچنان در جریان است. هتروتویبا یعنی دگرفضاها و دگر باره دیدن‌ها؛ آن جریان‌هایی که فضا‌های رسمی را به تعلیق می‌اندازند. فوکو به‌طور ویژه درباره هتروتویبا کار کرده است. او دو بار پیش از انقلاب ۵۷ به ایران آمد و ضمن توضیح «معنویت سیاسی» در انقلاب، هتروتویبا را هم دید. جامعه ایران حافظه فرهنگی، پویایی‌ها و ظرفیت‌های انسانی، تمدنی، خیالین و معنوی دارد. در ایران همچنان تپ‌وتاب معرفت و ارزش‌های عمیق فکری موجود است و این دگر مواضع و دگروضعیت‌ها از دل این دیستویبا همچنان سر بر می‌آورند. به‌تعبیر مولانا بعد از سوزاءالقضا، حسن‌القضا هم خواهیم داشت. بنابراین آن ژانر «بدن دخترتم هرگز» که فیلمی است که تصویر سیاسی از ایران نشان می‌دهد، درکی ناقص از کلیت جامعه ایران دارد و باید پذیرفت که نگرش‌های حول محورهای عقب‌ماندگی، شرق‌شناسی و سیاسی، نمی‌توانند سویه‌های پنهان زندگی جامعه ایران را ببینند. درنهایت باید یگویم تاریخ مدرنیته تمام شده است. این بدان معنا نیست که خراب شده است؛ نه، آنها کاری را آن‌هم در سطح جهانی تمام کرده‌اند. تاریخ ایران اما ناتمام است. ایران طر حی ناتمام است و پیاپیش نیز لزوماً دیستویباییست.

▼ مخالفت با سیاست‌مکانیزاسیون پهلوی

عطا حشمتی

دکتری تاریخ فلسفه و علم دانشگاه تورنتو
من بخش‌هایی از این کتاب را این‌گونه فهمیدم که همه انقلاب فرهنگی مخرب نبود و ساختن‌هایی نیز در دل این دیستویبا وجود داشته است. این را من در نمونه‌ای که تحت‌عنوان ایدئولوژی کوچک‌سازی ماشین‌ها یا واحدهای تولیدی مطرح می‌کنم، توضیح می‌دهم. قبل از آن باید گفت که روایت‌های غالب از انقلاب فرهنگی از دید روزنامه‌نگاران مطرح شده است و هنوز دیده می‌شود در سالگرد انقلاب فرهنگی برخی نشریات ویژه‌نامه‌هایی منتشر می‌کنند که بیشتر از اسناد بر خاطرات تکیه دارند. مزیت این کتاب این است که مروری روشمند و دقیق بر تم‌های موجود در انقلاب فرهنگی است. تاریخ‌های فکری و اندیشه‌ای از انقلاب فرهنگی نیز وجود دارد. برای نمونه محمد توکلی‌طرقی درباره ترکیب نگرش‌های فقهی و مهندسی در اندیشه بنیان‌گذاران انقلاب سخن گفته و اصطلاحی ساخته به‌نام «انقلاب معتمدن‌سازانه». من اما فکر می‌کنم همچنان می‌توان تاریخ دیگری مبتنی بر «فرهنگ مادی» (Material Culture) و «تاریخ مادی» (Material History) نیز از این امر داشت. تدوین چنین تاریخی البته با چالش‌هایی مواجه است. یکی اینکه هیچ آرشیوی از اسناد انقلاب فرهنگی در دست نیست. وقایع‌نگاری دقیقی از رویدادها هم تا پیش از این کتاب در دست نبود. غلبه منابع شفاهی و سوگیری موجود در آنها نیز مسئله دیگری است. درنهایت پیدا کردن افرادی چون دکتر پور جوادی که در آن وقایع حضور داشتند و راضی به صحبت بشوند و از سخن گفتن طفره نروند یا از در انکار وارد نشوند، بسیار دشوار است.

در انقلاب فرهنگی سه زمینه جهانی، ملی و نهادی قابل طرح است. در سطح ملی، دعوا میان گروه‌های سیاسی بود (از درگیری بنی‌صدر و مجاهدین خلق با حزب جمهوری اسلامی تا درگیری نهضت آزادی با حزب توده و...). در سطح بین‌المللی و در نهاد دانشگاه، گروه‌هایی چون «سازمان ملی دانشگاهیان ایران» به‌عنوان نهاد ملی استادان دانشگاه شکل گرفت و لایحه «استقلال دانشگاه» را تهیه کرد. «انجمن‌های اسلامی» اما پاسخی به این لایحه داد و این خود زمینه‌ای شد برای پدیدآمدن درگیری‌های صنفی -سیاسی برخی اساتید با اساتید دیگر. در سطح جهانی اما باید هم‌زمانی انقلاب فرهنگی با حمله شوروی به افغانستان و درکل پدیدآمدن نگرانی نسبت به قبضه انقلاب به‌دست چپ‌ها را در نظر داشت. امام خمینی بارها مجاهدینی را که در افغانستان علیه شوروی ایستادگی می‌کردند، تحسین می‌کرد و در عین حال نگرانی خود را از نفوذ شوروی در ایران ابراز می‌داشت.

با تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی وظایفی چون پاکسازی دانشگاه، اسلامی‌سازی دانشگاه و هدایت علم به‌سمت هدایت مسائل جامعه، برعهده آن گذاشته شد. درباره پاکسازی‌ها بیشتر صحبت شده اما به اینکه چگونه می‌خواستند علم جدید و جایگزینی ایجاد کنند، کمتر توجه شده است. در ستاد انقلاب فرهنگی گروه‌ها، کمیته‌ها

و شوراهای بسیار زیادی فعالیت می‌کردند. دانشگاه هم تحت حاکمیت سه‌گانه ستاد انقلاب فرهنگی، جهاد دانشگاهی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی قرار داشت. وزیر وقت فرهنگ و آموزش عالی، محمدعلی نجفی به‌کلی مخالف همه این بحث‌های انقلابی و ستاد انقلاب فرهنگی بود و از تعطیلی آنها حمایت می‌کرد. پروژه اسلامی‌سازی بدین ترتیب در دست‌اندا بود. نگارش کتب درسی کند پیش می‌رفت. جهاد دانشگاهی از مماشات ستاد و وزارت شاکی بود. خواست عمومی برای بازگشایی دانشگاه‌ها هم وجود داشت.

در چنین وضعیتی من برای نشان دادن شمه‌ای از نگاه‌ها به تولید علم جدید و جایگزین شما را ا راجع می‌دهم به مصاحبه‌ای از آیت‌الله بهشتی که در آن از اختراع دستگاهی به‌نام «ماشین دروگر دستی» تجلیل می‌کند و می‌گوید، با تغییراتی که داده شده، یک ماشین دروی کوچک به وجود آمده که در آن، سلطه ماشین‌های بزرگ و سرمایه‌های بزرگ دیده نمی‌شود و بدین ترتیب مشکل آب هم تاحدی مرتفع می‌شود؛ زیرا با چنین دستگاهی میزان برداشت از میزان آب موجود متناسب می‌شود. جای دیگری در این مصاحبه، آیت‌الله بهشتی می‌گوید سیاست کشاورزی ما باید به‌گونه‌ای منظم شود که بر پایه استفاده هر چه بیشتر از نیروی انسانی باشد. از این منظر می‌توان صحبت‌های بهشتی را مخالفت به‌زعم او ایدئولوژیک و اسلامی با سیاست مکانیزاسیون پهلوی دانست زیرا او به‌صراحت می‌گوید: «در یک جامعه، جانشین کردن ماشین برای نیروی کار تولیدی انسان، هرگز نباید به قیمت بیکارشدن انسان‌ها تمام شود.»

▼ اعتراف ترسیم

عباس کاظمی
جامعه‌شناس



این کتاب جزئیات جالبی را بازتاب می‌دهد: لایه‌هایی که نویسندگان کتاب ضرورتاً از آنها حرف زده‌اند اما نقل‌قول‌هایی که از قطعات روزنامه «اطلاعات» در کتاب آمده، می‌شود برای پژوهشگران سرمنشأ فرضیه‌های پژوهشی باشد. از این منظر کتاب ایده‌های خوبی را به خوانندگان می‌دهد. در کنار این، این کتاب آدم را عصبانی می‌کند وقتی می‌بیند، چه رویاهایی در سر بوده و بعد چه زدوخوردهایی در دانشگاه شکل گرفته است.

هنگام خواندن کتاب «انقلاب سوم»، باید دو مولفه را مدنظر داشت. اول اینکه کتاب بازنمایی انقلاب فرهنگی در روزنامه اطلاعات است؛ یعنی فقط به یک روزنامه و آن هم روزنامه رسمی کشور مراجعه شده است. این با بازنمایی‌هایی که سراغ آدم‌ها، کنشگران و تجربه زیسته آنها می‌روند و دردها، رنج‌ها و مسائل آنها را بازتاب می‌دهند، تفاوت دارد. چنین مسائلی اعم از اخراج، مهاجرت و... در این کتاب منعکس نمی‌شود. البته پژوهشگران، روزنامه اطلاعات را به دقت بررسی کرده‌اند و جزئیات ماجرا را از آن استخراج کرده‌اند، اما به هر روی این دریچه فیلترشده است و دریچه‌ای است که روزنامه اطلاعات به ما بخشیده، نه جامعه. نکته دوم اینکه، استفاده از «تحلیل مضمون» برای دسته‌بندی خوب است اما اولاً، تحلیل مضمون روش تحقیق نیست، بلکه روش تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی است و ثانیاً، روش بی‌هویتی است و رهیافت نظری ندارد.

اغلب وقتی صحبت از انقلاب فرهنگی می‌شود، تصور بر این است که این پروژه از بالا نشأت گرفته است اما این کتاب نشان می‌دهد که چطور در پایین و در خواست‌های جامعه و بخشی از دانشگاه این تقاضا وجود داشته که دانشگاه‌ها بسته شوند، اساتید اخراج شوند و کتاب‌ها تغییر پیدا کنند. جالب اینکه دانشگاه در انقلاب پیشگام بود اما انقلاب، دانشگاه‌ها را می‌بلعد و انقلاب فرهنگی دریچه‌ای بوده برای بلعیدن دانشگاه به دست انقلاب. در کتاب از بنی‌صدر نقل‌قولی آمده که می‌گوید، این دانشگاه اصلاً انقلابی نیست و از مردم و جامعه عقب است. پس باید دانشگاه را به‌کل وارونه کنیم تا انقلابی شود. سوال اینکه مگر همین دانشگاه نبود که پروژه انقلاب را جلو برد؟ مگر قبل از انقلاب، همین اساتید و دانشجویان، قهرمان نبودند؟ در صحبت‌های آقای پور جوادی این نکته بود که ما می‌خواستیم «این» بشود، اما «آن» شد. این از نظر دانش جامعه‌شناسی بسیار اهمیت دارد و می‌گوید، شما می‌توانید ماشین‌نی را روشن کنید اما حرکت آن ماشین دیگر با شما نیست. من البته با صحبت‌های آقای پور جوادی که ما رویاهای خوبی داشتیم اما متأسفانه اتفاق‌های دیگری افتاد، اصلاً راضی نمی‌شوم. این از نظر من، به‌عنوان فردی از نسلی که انقلاب نکرد اما انقلاب را زیست، شانه خالی کردن از مسئولیت است. بنابراین لازم است نسل انقلابیون دست به خوانش انتقادی از انقلاب بزند تا نسل‌های بعدی دست به تکرار تاریخ نزنند. دکتر فراستخواه نیز با فراخواندن مفاهیم می‌خواهد دردهای جامعه را تسکین ببخشد اما این دردها این‌گونه تسکین پیدا نخواهند کرد. از ۱۴۰۰ به‌بعد دردها و واقعیت‌های روزمره آنقدر آششین و زیاد شده است که هیچ مفهومی نمی‌تواند تسکین‌اش بدهد. دهه ۱۴۰۰، دهه شروشت‌سازی است و برای اینکه درست جلو برویم راهی نداریم جز این‌که از انقلاب ۵۷، خوانشی انتقادی و عمیق داشته باشیم. تجدیدنظر کنیم و ترسیم از اینکه اعتراف کنیم.

زمانه مجاز

گمشده در داده‌ها

زیستن در عصر شفافیت اجباری



قادر باستانی‌تبریزی

پژوهشگر علوم ارتباطات

در روزگاری که هر حرکت و هر انتخاب ما به دقت ثبت و تحلیل می‌شود، ناپیدا ماندن به کاری دشوار بدل شده است. عصر شفافیت اجباری، فضایی است که در آن حریم خصوصی به‌صورت روزافزون رنگ می‌بازد و زندگی در معرض نور بی‌رحم داده‌ها و رصد بی‌وقفه قرار می‌گیرد. حال باید پرسید، در جهانی که آشکارگی، اجباری و گریزناپذیر شده، آیا می‌توان خود را از تور انبوه داده‌کاوِی‌های پنهان و آشکار رهانید؟ در ایران، مسئله‌از لایه‌ای دیگر نیز بر خوردار است: مانع‌فقط با سرمایه‌داری داده‌محور جهانی که با نوعی شفافیت خواهی پُرنقض هم مواجهیم؛ از یک‌سو نهادهای حاکمیتی و بعضاً در نام حراست و صیانت، به‌دنبال رصد دائمی شهروندان اند و از سوی دیگر، جامعه‌ای که در شبکه‌های اجتماعی، با میل سیری‌ناپذیر برای دیده شدن، خود را بی‌محابا در معرض نمایش می‌گذارد. نتیجه این تقاطع چیست؟ جامعه‌ای که هم از قدرت دیدبان بزرگ هراس دارد، هم در سودای دیده‌شدن، به استقبال همان رصد می‌رود. در این میان گروهی اندک اما رو به رشد از شهروندان، مسیری دیگر را برگزیده‌اند؛ آن‌ها تصمیم گرفته‌اند کمتر دیده شوند، کمتر ثبت شوند و کمتر در معرض داده‌کاوِی قرار گیرند. این پنهان‌شدن، نه از سر خلاف یا فرار، که از روی آگاهی و وسواس نسبت به مفهوم حق بر خلوت است. چنین گرایشی در جامعه‌ای چون ایران نیز رو به ظهور است؛ اگرچه هنوز عمدتاً در میان فعالان رسانه‌ای، مدیران فناوری و بعضاً هنرمندان یا روشنفکران مستقل. اما پنهان‌شدن در عصر دیجیتال، چیزی فراتر از نصب یک فیلترشکن یا خاموش کردن GPS موبایل است. این انتخاب، مستلزم نوعی بازسازی سبک زندگی است؛ از روش‌های پرداخت و سکونت گرفته تا نوع ارتباطات انسانی. برای نمونه آیا می‌توان در ایران امروز، خانه‌ای داشت که نام مالک آن در هیچ سامانه‌ای به‌صورت مستقیم ثبت نشده باشد؟ یا آیا می‌توان بسته‌ای از فروشگاه اینترنتی گرفت که نه به اسم ما باشد، نه به آدرسی که مستقیماً به ما برسد؟ پاسخ ساده است: بسیار دشوار. نقطهٔ به‌خاطر ساختار سختگیرانه اطلاعاتی، که به‌دلیل نفوذ فراگیر «آشکارگی» در ذهن ما، این زندگی ناپیدا هر چند وابسته به ابزارهای فنی است، اما پیش‌نیاز اصلی‌اش، آمادگی ذهنی و روانی برای ایستادن در برابر نظم غالب است. شما باید یاد بگیرید بی‌آن که درباره خودتان چیزی بگویید، صمیمی باشید. بی‌آن که نشانی واقعی‌تان را فاش کنید، اعتمادسازی کنید بی‌آن که دروغ‌گو شوید، سکوتی هوشمندانه را تمرین کنید. این دقیقاً همان رمز باریکی است که زیستن در نیم‌سایه را از زندگی دروگین متمایز می‌کند. جالب آن که در تجربه‌های جهانی نیز افراد پنهان‌زی، اغلب به جایی می‌رسند که میان آرامش ذهنی و دشواری‌های خانوادگی یا اجتماعی، یکی را باید انتخاب کنند. شریک زندگی، فرزندان، دوستان، همکاران؛ همگی ناگزیر درگیر تبعات این سبک زندگی می‌شوند. در جامعه ما نیز چنین انتخابی، در تضاد با هنجارهای رایج قرار می‌گیرد. کسی که کارت بانکی‌اش را به کسی نمی‌دهد، شماره‌اش را عوض می‌کند، یا بسته‌ای را به اسم مستعار دریافت می‌کند، ممکن است با سوءظن یا حتی تمسخر مواجه شود. در حالی که این رفتار، شاید تنها راه حفظ بخش کوچکی از حریم شخصی باشد. باید اذعان کرد که داده‌کاوِی و مصرف اطلاعات شخصی، موتور اصلی سرمایه‌داری امروز است. این فقط دولت‌ها نیستند که در پی رصد ما هستند؛ شرکت‌ها، فروشگاه‌ها، بانک‌ها، پلتفرم‌ها و حتی اپلیکیشن‌ها هم در این میدان رقابت برای ثبت و فروش ما می‌جنگند. اگر گمان کنیم که تنها عامل تهدیدکننده حریم خصوصی، نهادهای سیاسی‌اند، چشم‌بر حقیقت اصلی بسته‌ایم. شاید نتوان به‌طور کامل ناپدید شد، اما می‌توان مرزهایی برای ثبت‌شدن ترسیم کرد. می‌توان از حق خود برای خلوت، با درایت و آگاهی دفاع کرد. این دفاع، نه نشانه بی‌اعتمادی افراطی یا بدبینی بیمارگونه، بلکه یک ضرورت برای بقای انسانی در عصر شفافیت اجباری است. اما این مبارزه برای حریم خصوصی نباید تنها بر دوش افراد باشد. ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز باید به‌بازتعریف مرزهای حریم خصوصی بپردازند و برای تضمین آزادی فردی و سلامت روانی انسان‌ها، قوانین و نهادهای موثری ایجاد کنند. در غیر این صورت، زیستن در این دنیای کنترل‌شده، به‌بهایی از دست رفتن خودآگاهی، امنیت و انسانیت تمام خواهد شد. ستایش ناپیدایی، دعوتی است به بازنگری در فهم آزادی، کنترل و حریم شخصی؛ سفری که فقط وقتی در سایه آگاهی، مقاومت و اصلاحات ساختاری باشد، می‌توان به‌موفقیت‌اش امیدوار بود.